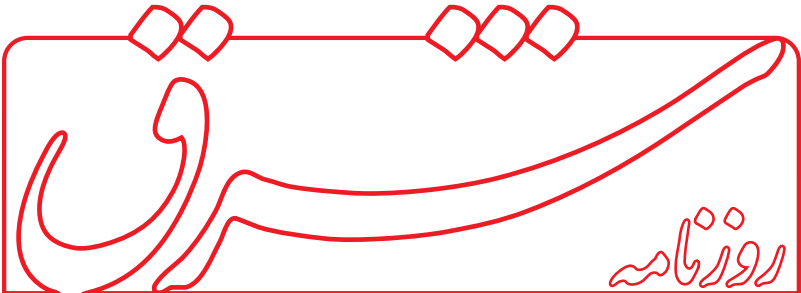




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشیبا، پلاک ۶
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۰ و ۸۸۸۸۰۷۱۹ نامبر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۸۱۴۲۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۰۴ اذان مغرب ۱۷:۱۷ اذان صبح فردا ۵:۴۲ طلوع آفتاب ۷:۱۲



چهارشنبه ۴ دی ۱۳۹۲ ۲۲ صفر ۱۴۳۵ ۲۵ دسامبر ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۹۱۴ ۱۶ صفحه

فراخوانی برای مقابله با فجایع محیط زیست

شرق: جمعی از بزرگان فرهنگ و هنر و اندیشه و رسانه در فراخوانی دعوت کرده‌اند تا برای نجات وضعیت محیط‌زیست کشورمان قدم جلو گذاشته شود. البته آنان برای پیشبرد، هدف‌های کوتاه‌مدت و درازمدت را در نظر گرفتند و با مسوولان این حوزه در میان گذاشته‌اند. آنان در گام اول پیشنهادهایی داده‌اند که قرار است به زودی به شکل ویژه‌ای مطرح شود. این فراخوان تاکنون به امضای افراد مشهوری رسیده است. رونوشت این فراخوان برای معصومه ابتکار فرستاده شده است.



از هر نظری ضرر

وقتی به چیزی می‌خندیم که خنده‌دار نیست

۲ میلیون > ۲۰۰

پوریا عالمی

● امیرقلعه‌نویی چندروز پیش گفت:متأسفانه فکرمی‌کنم در افغانستان هم وضعیت زمین‌های فوتبال بهتر از ایران باشد. / همچنین در روزهای پایانی تعطیلات نوروزی سال ۹۱ ورود شهروندان افغان به محوطه پارک کوهستانی ضفه اصفهان در روز سیزدهم‌به‌در به دلیل امنیت و رفاه شهروندان ایرانی ممنوع شد. / پیس از اعلام ممنوعیت رانندگی شهروندان افغان در ایران اقامت آنها در استان‌های مازندران و هرمزگان، یزد و کرمان با محدودیت روبرو شد. / رئیس کل دادگستری کرمان نیز در تیر ۹۰ گفت: بسیاری از مشکلات استان کرمان ناشی از حضور افغانه در استان کرمان است. / وزیر کار دولت تدبیر و امید گفت: ناچار به واردات چوپان از افغانستان هستیم. / چند روز پیش نیز اعلام شد: کودکان افغانستانی که به‌صورت غیرمجاز در ایران هستند حق نیتنام در مدارس را ندارند.

جمع‌بندی

به‌لحن حرف‌هایی که در سال‌های مختلف درباره افغان‌ها به زبان آمده توجه می‌کنید؟ حالا این رسمی‌اش است. غیررسمی‌اش و در حرف‌های روزانه، این تمسخر و دست‌انداختن، بی‌برواتر و بی‌دره‌تر است... همسایگان عراقی دست‌کم هشت‌سال با ما جنگیدند و الان تبدیل به کشور دوست و همسایه شده‌اند و حتی برای دل‌خوش‌کنک ما نه یک‌ریال غرامت دادند، نه گفتند شرمند ما همسایگان افغان خشت‌روی‌خشت گذاشتند و دیوار بردند بالا و صدایشان هم درنیامد و مدام هم می‌گویند شرمند. این‌همه افغان‌ها را به سخره می‌گیرند و می‌گویند حتی توی افغانستان هم اینطوری نیست و فلان، اما تا حالا یک‌بار هم ما نشنیدیم که بگویند حتی توی عراق هم از این خبرها نیست. دلیلش چیست که جایگاه افغانستان را کمتر می‌دانیم اما درباره جایگاه عراق اصلاً نظر نمی‌دهیم؟ (ما نمی‌دانیم) البته یک نکته دیگر وجود دارد که این دومیلیون فرصت شغلی که در اختیار همسایگان افغان است، بخش زیادی‌اش فعلگی و عملگی است اما آن مثلاً ۲۰۰، ۳۰۰ فرصت شغلی که در دست همسایگان عراقی است ربطی به فعلگی و عملگی ندارد.



فراخوان کمال تبریزی درباره مشکلات اجتماعی:

سینماگران، نهضت را آغاز کنند



عکس: مهدی حسینی، شرق

محمد تاجیک:د کمال تبریزی کارگردان مطرح سینما در کنار پرویز پرستویی و رضا میرکریمی سه عضو اصلی گروهی بود که به نمایندگی از سینماگران سال گذشته برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی به نفع زلزله‌زدگان آذربایجان فعالیت می‌کرد. با کمال تبریزی درباره این فعالیت و مسایلی پرسیدیم که هر روزه گریبانمان را گرفته است:

✎ چطور شد که سینماگران تصمیم گرفتند کمک‌های جمع‌آوری‌شده برای زلزله‌زدگان آذربایجان را به ایجاد یک خانه هنر و مکان فرهنگی اختصاص دهند؟

ما خیلی به اینکه کمک‌هایی که جمع شده در چه مسیری بهتر است هزینه شود، فکر کردیم. وقتی مردم چنین استیقامتی کردند و از طریق اهالی سینما و خانه سینما کمک‌های خود را اهدا کردند به نظرم‌ان رسید بباییم جایی را درست کنیم که ظاهراً اگرچه یک بنا و یا یک سازه بادمان باشد ولی عمقش و باطنش بتواند در زمینه، رانشناختی و درمان افسردگی‌هایی که در منطقه به خاطر متلاشی‌شدن خانواده‌ها و بی‌سرپرست‌شدن کودکان به‌وجود آمده موثر باشد فکر کردیم بباییم مرکزی هنری با حمایت خانه سینما درست کنیم که بتواند بچه‌های را که دچار جراحات عاطفی شده‌اند تحت پوشش قرار دهد. همچنین از طریق امکانات هنری و کارگاه‌ها می‌توان در بین کودکان ایجاد روحیه کرد. کودکانی که به هر حال بزرگ می‌شوند و از دست‌دادن پدر و مادرهایشان و سرپرست‌هایشان ممکن است تأثیرات منفی زیادی داشته باشند و آنها را آزرده کرده و در شخصیت آنها تأثیر منفی بگذارد. ما به این نتیجه رسیدیم که بباییم از این طریق مرکزی را به وجود آوریم که در واقع کودکان و جوانان جذب آنها بشوند و روحشان التیام پیدا کند و آن آزدگی‌ها هم کم‌کم از بین برود.

آیا سینماگران در حل مشکلات اجتماعی یا فعالیتی چون آلودگی هوا هم می‌توانند موثر باشند؟
صدرصد به نظرم نهضت‌هایی می‌توند برای حل این مشکلات توسط سینماگران به وجود بیاید. مثل ایجاد نهضتی برای مبارزه با زباله‌سازی، یا مبارزه با آلوده‌کردن طبیعت و خیلی نهضت‌های دیگر را از طریق هنرمندان و سینماگران می‌توان پیگیری کرد و به‌نظرم خیلی هم

پرتو

عشق و تنهایی

اهمیتی نمی‌داد، خسته هم نمی‌شد، می‌دانست که موضوع اهمیت داشته که از او خواسته‌اند شخصاً حاضر شود، بعد از اینکه هم باید راهی جایی نزدیک نصف‌النهار می‌دا می‌شد و بعد هم جلسه‌ای مشابه در محله‌ای اعیان‌نشین در حومه پاریس و بعد هم جایی دیگر، تا سال آینده برنامه‌هایش پر بود، مگر آنکه مثل امروز موردی اورژانسی پیش بیاید که می‌آید چندسالی می‌شد که موارد اورژانسی از جلسات عادی بیشتر شده بود. عشق آموزش دیده بود، اول از همه راه ورود تنهایی را می‌یست، این را غیر از مری از تجربه بارها شکست آموخته بود. حرف‌هایشان که تمام شد عشق شروع کرد، خستگی را احضار کرد، سوالاتش را پرسید، عشق بلد بود خستگی را به حرف بیابورد، به تحکم و زور نیازی نبود، خستگی اعتراف کرد که اولین بار خیانت به می‌دانست سراغش آمده، با عشوهری‌هایش خستگی را راضی کرده که وارد زندگی اینها شود، یکبار هم که خستگی تن به خواسته خیانت نداد،، تنهایی تهدید کرده بود که روابط نامشروع خستگی با خیانت را رو می‌کند، او هم ادامه داده بود. ماجرا برای عشق تکراری بود، مرد و زن هم درگیر تکرار دیگری بودند. تنهایی منتظر بود تا خستگی را بی‌آبرو کند. عشق بازهم برای خستگی پادرمیانی کرد، می‌دانست که فردا دوباره گول می‌خورد. دلش به حال مرد و زن، به حال خستگی حتی دلش برای تنهایی می‌سوخت.



شهاب‌الدین طباطبایی

عشق آرام و مطمئن نشسته بود و گوش می‌داد، حکم شده بود بین زن و مرد. کار هرروز و هراسش همین بود. تنهایی بیرون در منتظر بود، چندباری تجربه ورود به خانه را داشت، اما حالا عشق نشسته بود، درست که بی‌حوصله بود اما هنوز آنقدر قوت و غیرت داشت که نگذار پای غریبه‌ها به خانه باز شود، آن هم تنهایی با آن قیافه آرام و نجیب غلط‌اندازش، وارد هم که می‌شد پای همه را به خانه باز می‌کرد. خودش چنان بی‌سروصدا می‌آمد و توی دل صاحب‌خانه‌ها جا باز می‌کرد که انکار هم‌زادشان بود، عشق حواسش بود لای درز پنجره‌ها را هم محکم گرفته بود. حرف‌هایشان تکراری بود، همین تکرار، عشق را هم کمی بی‌حوصله کرده بود، تکراری از اینبسته‌های ذهنی و اینبسته‌هایی از تکرار ذهنیت‌ها و حرف‌های قدیمی، مطمئن نبودند آنچه می‌گویند درست است، هر دو اما مطمئن بودند از چیزی خسته شده‌اند، حتی مطمئن نبودند چه چیزی آنها را خسته کرده، آنقدر خسته که متوجه تکراری‌بودن حرف‌هایشان نمی‌شدند. عشق

آموزشگاه آزاد سینمایی موج‌نو
بامعجز رسمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۹۳/۶/۱۳
بازیگری کارگردانی فیلم‌نامه‌نویسی
مدیر مسئول و مدیر آموزش: هوشمند ورعی
۸۸۸۸۹۶۷۰ www.mojenofilmschool.com

sharh
daily
ir

یک حرف، یک نگاه

یک شال و یک کلاه



بهاره رهنما

● پشت چراغ‌قرمز بلوار صیابست که می‌بینمش دم خاله جاری‌جان مهران که هربار از دمش رد می‌شوم یاد و خاطره پدر خویش که تازه از دستش داده جنگ می‌اندازد به گریبام و گاهی با بوق ماشین‌ها از خاطرات می‌پرَم که یعنی سبز شد برو، آنقدر کوچک است که قدش به‌زور به چرخ اتومبیل جاوبی می‌رسد، برای همین نیازی نیست کسی من را از خیال درآورد، خود دخترک آنقدر تعجب‌برانگیز هست که همه خیالات را از سر پرخیالم ببراند و محکم پرتم کند میان زندگی واقعی، هوا خیلی سوز دارد و سرد است آنقدر که به‌زور از خانه بیرون زده‌ام، دخترک با صورت کوچکش دارد نگاهم می‌کند و دست‌هایش را نزدیک دهانش برده و ها می‌کند. شیشه را پایین می‌دهم، صدای نازک و شکننده‌اش به‌زور در می‌آید لباس گرم داری؟! مات برده نگاهش می‌کنم و بی‌اختیار شال‌گردن نمایش را که در کیفم هست به او می‌دهم. باز می‌گویند پس کلاهش کو؟ کلاه را می‌دهم، بدون فکر اینکه اسبب در نمایش چه سر کنم اشک‌های لعنتی بی‌موقعم سرازیر می‌شود و با سوز سرمایی که از شیشه باز ماشین به صورتم می‌خورد می‌ماسد روی صورتم، دخترک می‌گوید: چرا گریه می‌کنی؟ می‌گویم: چیزی گم کردم، می‌گویند: آهان بابت کتکت میزبه پس.

چراغ سبزی می‌شود، شیشه را که دارم بالا می‌دهم صدای نازکش از آخرین درزهای شیشه می‌آید تو: فردا برام کاپشن بیا!

می‌روم اجرا با گلودرد و بغض و فکر و قصه‌های فراوان در سرم و عجیب اینکه به‌محض ورودم به سالن یکی از بچه‌های گروه کادوبی را که به مناسبتی برام خریده دستم می‌دهد، توی اتاق نشیبت‌صحنه وقتی هدیه را باز می‌کنم خشکم می‌زند: یک شال است و یک کلاه! بعد از تحریر: با انجمن‌های مختلفی تماس گرفت‌ام، تحقیقات این آن‌جا می‌انجامان می‌دهد برخلاف تصویری که برای عموم ساخته‌اند که اغلب این بچه‌ها به یک پلند بزرگ تعلق دارند، اینطور نیست و اتفاقاً اغلب، بچه‌هایی صاحب والدین هستند که توسط خود پدر یا مادر یا هر دو به استعمار کار سیاه که از مصادیق کودک‌آزاری است درمی‌آیند.



عکس: تانزین بی‌اس

ادامه از صفحه اول

تصویرهایی از «گریسمس»

کلیسای ارمنی مراسم خاص خود را روز ششم ژانویه حفظ کرده و چون عیسی مسیح در ۳۰ سالگی، درست در روز تولد خود تعمید داده شده است قسمتی از مراسم کلیسایی این روز را به «جر ارهنک» ۳ «تبرک آب» که پس از «باداراک» holy mass اجرا می‌شود اختصاص داده است. این عید بزرگ را ارمنیان «جر ارهنک» می‌نامند بگذارید پیشاپیش این عید سعید را به‌حضور هموطنان ایرانی ارمنی تبریک گفته و روزهای پرسعادت و نیک فراموش‌نشدنی برایشان آرزو کنیم! به‌هر حال اکنون که سال جدید میلادی ۲۰۱۴ پشت درهای میلاردها انسان در انتظار ورود نشسته است و انسان‌ها همه‌و‌همه با مشکلات خاص سرزمین و پیرامون خود در نبرد بی‌سر می‌برند، اولین چیزی که می‌توان از این سال نو انتظار داشت آوردن صلح و آرامش است. زیرا که در زمان جنگ به زندگی انسان‌ها، زن و مرد، کوچک و بزرگ، هیچ بهایی داده نمی‌شود و ما هرروز خبر جنگ جدید و درگیری مسلحانه تاراهای از چهار گوشه دنیا دریافت می‌کنیم. هرروز گلوله‌های جدیدی آتش می‌شوند و هرروز بچه‌ها و اطفال بی‌گناهی به خاک و خون می‌غلطند. پس ببایید با هم دعای خیری نثار تمام مردمائی کنیم که در چنگال‌های شیطان دیوافتی بنام جنگ گرفتار آمده و خانه‌ها و شهرهایشان هرروز ویران و ویران‌تر و مردماتشان آرزو به‌دل قربانی می‌شوند. ای ۲۰۱۴ سعی کن بهتر، پرحل‌تر، پراش‌تر و پذیرفته‌تر از گذشتگان خود باشی تا زمانی که خواستی از ما خداحافظی کنی هیچ انسانی خانه‌به‌دوش و نگران فردای خود نباشد. ان‌قل قول می‌دهی، پس خوش آمدی ای سال نو.

۱) Christ = عیسی مسیح Mass = ارمنی «باداراک»، مراسم مخصوص کلیسای – Christmas = همچنین آیین عشاء ربانی یعنی خوردن نوشیدنی و نان طی مراسم خاص به یاد شام آخر عیسی که با حواریون خود صرف کرد.

۲) کلیسای ارمنی کلیسای حواریون نامیده شده است چون از طرف حواریون عیسی مسیح به ارمنستان رسیده بود.

۳) Joor = آب، Orhnek = تبرک‌دادن